

ژرژ برنار شاو

«اگر دنیا بتحیر و اشتباه های کهنه ادامه میداد ، من کاری نمیتوانستم بکنم، جز اینکه با اندوه جهان را ترك گویم.»

این بود سخنانی که شاو در سال ۱۹۳۱ در اتحاد شوروی ضمن ستایش پیروزی سوسیالیسم و پیش بینی آن در همه جای دیگر دنیا بیان میکرد و میگفت :
«آینده بالین و استالین است» .

...

شاو يك هنرمند بود ، نباید او را بجای يك نفر متفکر گرفت ، اگر چه توانایی و قریحه شگفت انگیزش مسلم است . هنرمندی که از سرمایه داری تنفر داشت در دریای آنارش تمام تضاد های جهان را در حال تصادم میتوان دید .

در آنارش بزرگی و خردی افکار بهم بر خورد میکنند و همه با قدرت خلاقه يك اسلوب و يك روح عالی و استعداد بی نظیر جاودانی شده اند . شاو گاهی مارکسیست ، گاهی ضد مارکسیست ، گاهی انقلابی ، گاهی طرفدار اصلاح تدریجی (رفورمیست) گاه فابین * و گاه منکر فابیانيسم و بالاخره کمونیست و پیرو مبارزه بر ضد مالیات خزانه ای بود .

افکار ایسن - مارکس - هانری ژرژ - ژبونس - نیچه - ساموئل بوتلر - لامارک - برگسن و افلاطون - توماس داکن - بغیر از فریید که هرگز طرف توجیهش نشد، در روحش در مبارزه و تلاطم بودند و باشعلا اندیشه در تغیش دگرگون میشدند .

قابل قبول نیست که بعد از این همه جریان فکری شاو و يك سیستم فکری مجرد داشته باشد .

برای اینکار، یعنی بیان مافی الضمیر او، تاثیر بهترین خدمت را میکرد . و پیس های شاو با مقدمه هایی که بر آنها نوشته جاودانی خواهند ماند . با قدرت و نفوذی بی مانند و بالین کیکی که بترائیک نزدیک است ، در پشت مخلوقات تغیش تمام

* Fabian - فابین ها ، سوسیالیست های تغیلی انگلیس هستند که در سال

۱۸۸۴ اتحادیه فابین ها را تشکیل دادند بنام Fabian Society

تضادهای اجتماع جدید راحتی وقتی که خودش هم چاره ای نییافت نشان میداد .
 در بارهٔ پیس هایش گفتند که تنها برای مکالمه، مباحثه و معاجزه ساخته شده‌اند.
 درست است که بعضی از آن‌ها و خصوصاً پیس های آخرش با این ترمیف و توقع میدهد
 ولی باید دانست که او يك نویسندهٔ متقدم و در سخنوری و استدلال توانا بوده‌است.
 تمام پیس های جاودان او و خصوصاً پیس هائی که در دوره قبل از ۱۹۱۴
 و «خانه هاربراک» ساخته ، نمایندهٔ نبوغ خلاق ، هنر مندی و بشر دوستی اوست
 که در عین حال در زندگی و در هر يك از آثار و گفتارش بیان شده‌است و علاقه و عشق
 و نگرانی او را بسر نوشت بشر نشان میدهد. از قدرت پیس هایش در همین نکته‌است.
 دوست داشت که آثارش انسانی باشد. بدینجهت است که شاو سوسیالیست بود.
 همیشه هنر مندی پاکدامن و شریف ماند . پاکدامنی او مبتنی بر بشر دوستی بود.
 هرگز شرافتش لکه دار نشد و جهت اجتماعیش متزلزل نگردید.
 شاو از اجتماع سرمایه‌داری تنفر داشت . از نادرستی‌ها و ریاکاریها، اغراق،
 و دورویی ، چاکرمنشی، تبختر و قساوت و خود فروشی و آنچه که بشریت را فاسد میکند
 بیزار بود .

لذت او در این بود که تمام اوهام و تخیلات بظاهر آراسته ای را که در پشت
 خود نیکبخت فشاخ طبقاتی و استثمار و انحطاط بشر را پنهان میکنند تجزیه و رسوا کند.
 شاو چنان برده‌از روی اجتماع سرمایه‌داری برداشت که نظیرش در ادبیات
 انگلیسی دیده نمیشود .

۲۷۱

میکوید: «اجتماع جدید انگلستان با وجود ظاهر آراسته‌اش چندان فاسداست
 که مردی بهره‌مند از فرهنگ و ادب ، از شرف عاری باشد .
 مردمی سالوس ، دروغ پرداز ، روگردان از حقیقت، زبان باز، یاوه‌سرا که در
 جستجوی ثروت ، لذت و شهرت هستند و بعد از آنکه ترس جنهم از سرشان در رفت
 دیگر عشق عدالت جایش را نگرفت . فکرشان جز این نیست که از چنگ طبقه‌ای که
 خود پرورانده‌اند با تهدید برك و گرسنگی حداکثر دست زنجش را بر بایند .»
 شاو سوسیالیسم را دوست میداشت و برای آن کار میکرد و رنج میبرد . تمام
 قدرت عظیمش را در نشر سوسیالیسم بکار برد . هیچ‌کار دشواری نبود که برای کمک
 بسوسیالیسم و سوسیالیست ها قبول نکند .

اگر بخواهیم در مطالعهٔ گنجینهٔ آثار شاووزر را از خاک جدا سازیم ، زری
 که بی هنران هم از آن برای مشاطه ادعاهای نادرست خود استفاده میکنند و مقام انسانی‌اش
 را پایین می‌آورند. نباید يك نکته‌را فراموش کنیم : قدرتش از اینجا بود که اسلوبی مانند
 شمیر بران و روحی و قدادداشت. اصرار داشت آثارش بدست میلیون‌ها مردم برسد .
 با وجودیکه طرق انتشار در انگلستان امپریالیستی اشکال داشت ، از تمام قدرت نبوغش
 برای اینکه خوانندگان را از خواب غفلت بیدار کند، استفاده می‌جست. در «لیبور مانتلی»
 ژوئیه ۱۹۴۱ مینوشت : «من برای نوشتن باید همیشه فرض کنم که انگلیسها دارای
 مغزی تبیل و کله‌ای ضعیف هستند و همگی از سیاست بی‌اطلاعتند.» تا عقاید پاک و جدید
 سوسیالیستی را به مردم بفهماند .

شاو این کار را با موفقیت انجام داد. او عقاید سیاسی را بزبان زنده تغییر میداد و کاپیتالیسم را در مبارزه، حتی در میدان مطبوعاتی هم نالایق میشرد. در هنر نمایشنامه نویسی بعد اعلای آن رسید و میدان مطبوعات سرمایه داری، عرصه نشر آثارش شد. شاو حقایق را بشکل درست نشان نمیدهد، چون گوشه گیری میکرد و دستماس با نهضت توده نبود و بتوده مردم اعتماد نداشت، جز پیشگویی بطریق خلوت نشینان کاری از دستش بر نیامد. او هرگز رهبری نتوانست بکند گاهی رنج و اندوهش در آثارش هوایداست. مثلاً در مقدمه «ماژور بار بار» مینویسد:

«من که بیش از هر آنسکلویدیستی با انتقاد هجائی پرداخته ام باید اقرار کنم که که اسلوب من بیچ درد نیخورد.» این حس ناتوانی معلول گوشه نشینی ایده آلیستی است. بهمان نسبتی که پیروزی رئالیستی مارکسیست ها و جنبش مردم که او آنرا نفی و بدان بی اعتنائی کرده بود با انقلاب روسیه و سایر جریان های تاریخی جهان تایید میشد، این حس ناتوانی مشخص تر میگردد، خصوصاً در جریان سالهای آخر. قلبش او را بسوی مارکسیست ها میکشاند، ولی سیستم افکارش او را منحرف می کرد.

چون مبارزی گوشه نشین بود، همیشه مجبور بود با حریف خود حتی موقعیکه گرم مبارزه است مصالحه کند.

شاو همیشه نادرست نتیجه میگرفت. و نادرست استنباط میکرد.

تشخیص بیماری و تحلیل بیرحمانه انقلابی شاو ما را بیچ جانمیرساند، زیرا فقط عمل مؤثر است، عمل مردم که شاو از همان اول نپذیرفت و غیر ممکن پنداشت. شهپراندیشه شاو با سامان صعود میکرد تا بر همه جامع محیط باشد، ولی در رجعت چیزی جز «کتاب آبی» ** فاین ها باز نیآورد.

سیستم افکار فایانیستی معرفت انقلابی هنرمند را خفه و تیره میکرد.

...

سوسیالیسم شاو از مارکس میآمد، او با خواندن شاو مارکس را میستود ولی کتاب «سرمایه» سوسیالیست شده بود.

خودش میگوید: «مارکس چشمهایم را بروی او را شناخت»

حقایق تاریخ و تمدن باز کرد و بین عقیده ای کاملاً نو از

جهان داد و در زندگی يك هدف و يك وظیفه بیش بایم نهاد.

در دلی هرالدهم مارس ۱۹۴۳ نوشت: «امروز دیگریش ازدو نوع مرد سیاست و حکومت وجود ندارد: فسیل های قبل از مارکس و سیمهای الکتریکی بعد از مارکس.»

با وجود اینکه مارکسیست ها را مسخره میکرد، با وجودیکه مارکس را خوب درک نمیکرد، دوست داشت که خودش را مارکسیست و کمونیست بخواند این برنارد شاو هنرمند بود که بارکس هنرمند جواب میداد، یعنی مفتون

قدرت و عشق عالی و قهرمانانه ، و اسلوب جاودانی و معرفت جامع و نظر وسیع مارکس شده بود که تمام افق تاریخ و حیات انسان را روشن میکند .

دانش مارکس برای شاو همیشه بمنزله کتاب حجت بود . شاو هیچ اطلاعی از تاریخ ، از طبقات ، از اقتصاد ، از استراتژی و مبارزات طبقاتی نداشت .

او چیزی جز قهرمانان از یکطرف و توده جاهل و گول خور از طرف دیگر نمی شناخت .

آنچه او میدید عبارت بود از : سزارهای خردمند و شکیبیا ، دیوانه های شگفت انگیز ، پیامبران و تبیهکاران ، فرمانروایان و رهبران و یاقیان ، هنرمندان و کوتاه نظران ، فایینها و عشاق تخیلی معال ، آسمان و جهنم . حتی انقلاب شوروی را جز با مقایسه با لنین نتوانست درک کند . معنی پیروزی سوسیالیسم در روسیه برایش استالین بود .

بدون پایه های استوار ماتریالیسم دیالکتیک ممکن نبود شاو دارای تئوری باشد ، لذا بعلاقه و عشق اخلاقی ، بحسن تصادف و بازی گریهای زیبای افکار پرداخت .

چون آگاهی دارای پایه های مستحکم اقتصاد ماتریالیستی نبود نمیتوانست دارای تئوری اجتماعی باشد و درگیر و دار امواج جریانهای دنیای جدید خود را برهاند .

۲۷۳

شاو در اشکال مقدماتی در مورد تئوری « ارزش » باقی ماند ، و هیچگونه کوشش برای توسعه اطلاعات خود نکرد تا کلید اسرارقوانینی را که توسعه و رشد تمدن سرمایه داری را بیان میکنند بدست آورد .

ترجیح میداد که گفته های پیش پا افتاده جونس و مارشال * را بپذیرد ، بدون اینکه دریابد این گفته ها چیزی جز خلاصه ای از نظریات سرمایه داری نیست ، همان سرمایه داری که او آقدر نسبت بآن تنفر داشت . بخصوص طبقه کارگرایان قرن ۱۹ انگلستان نگاه میکرد و میگفت که این طبقه قادر بانجام هیچ نقشی نیست . دسته های کوچک سوسیالیست هارا میدید و مینوشت انقلاب سوسیالیستی اشتباهی ، خواب و خیالی است .

شاو خودش را از اجتماع فرسوده و تیره جنتلین ها و اشراف انگلستان هم کنار می کشید و از آن بیزار بود و راه چاره دیگری جز کناره گیری بنظرش نمی رسید .

در مرحله ای از زندگی که از فایبالیسم دفاع میکرد ، دارای عقاید و افکاری بود که هر شارلاتان و بتالیستی ** از او بنفع خود استفاده میکرد و هر نوع تحویل مذهبی خدا سازان او را بخود مشغول میداشت .

قلبش بر خلاف مغزش برویای انقلاب سوسیالیستی شاو در برابر مسئله انقلاب وفادار میماند .

* — Marshall و Jevons

** — Vitaliste و بتالیسم عقیده ای در زیست شناسی است .

اگر او عقیده انقلاب سوسیالیستی را قبل از آنکه سال ۱۹۱۷ چشمپایش را بگشاید ، بنام يك عقیده نا درست اشتباهی رد کرد ، ولی در حقیقت از تمایل و عقاید گذشته خود دست نشست ، و با بی میلی آنرا رد کرد . لاینقطع تمایل انقلابی او مواجه باشکال محدودیت اطلاعات تئوریک و آمپیریس فایانیستی اش میشد .

در سال ۱۹۱۴ پس از آغاز نخستین جنگ جهانی نوشت : « بدون هیچ شک چاره قهرمانانه اینست که سربازان ارتش دو طرف افسران و فرماندهان خود را کشته بازگردند ، تا در دهکده ها مشغول درو باشند و در شهرها با انقلاب پردازند . »

در يك لحظه شمار لئنی « تبدیل جنگ امپریالیستی ب جنگ میهنی » در ذهن شاو خطور کرد .

ولی برای او این يك وهمی بیش نبود ، يك داروی قهرمانانه ای که در يك تمرین ادبی تجویز کرد ، نه مثل يك خط مشی سیاسی . برای شاو قابل درک نبود که يك چنین شعاری بتواند جامعه عمل پیوشد .

او هنوز نمیدید که يك حزب از توده انقلابی ، از انسان های طراز نو ، از چندی پیش با شکیبائی و پشتکار و پیشرفت در کار بود تا این شعار جامعه عمل بخود پوشد .

تا سال ۱۹۱۷ شاو سرگردان استنباط کتابش بود ، کتابی که بنادرست « رساله انقلابی » نامیده بود .

اینطور نتیجه گرفته بود : « آیا باید از روش فایانیست ها دست بشویم و روش مبارزان کوچک ها و دینامیت گذارها و قاتلین را پیش گیریم ؟ بکلی باید بدانیم که چه این وجه آن بی ارزش و سفیغند . »

این انقلاب روسیه است که شاو رانجات داد و بتضاد کومیپاش پایان بخشید . از همان آغاز شاو انقلاب بلشویسم را استقبال کرد ، در حالیکه دیگران با انقلاب پشت میکردند و حتی اشخاصی مثل کائوتسکی ، با وجود همه سوابق مارکسیستی شان با انقلاب میخواستند و اتهام میزدند ، و حال آنکه شاو این فابین قدیمی نهاد پاک خود را نشان داد و با سادگی و شهامت اعلام داشت : « ما سوسیالیست هستیم ، کراانه های روسیه کراانه های ماست . »

شاو مباحثات میکرد که بگوید : « دو فابین کهنه و دو آتشه ، شاو و وب . » مانند فوکس

(مدافع انقلاب فرانسه) تنگه های خود را از دست رها نکردند ، در حالیکه سوسیالیست های خیال پرداز با جدا شدن از استالین در همه جهات و با ناسزاگویی ها مثل سن پیر که میگفت : « من هیچ این مرد را نمی شناسم » از میدان دوری گزیدند . »

بلی فایانیست های قدیمی ، و شاو - بکس پیروان امروزی افکار فایانیستی -

* - Revolutionist's Hand book ** - Kaütski

*** - Fox - Webb **** - St - Pierre

گذشته های خود را با پشتیبانی آشکارا از بلشویسم و انقلاب روسیه بعد از آنکه پیروزی اش قطعی شد جبران کردند .

شامبلوب از تئوری اطلاعی نداشت ، اگر او با انقلاب روسیه و عمای کردن عقاید موموگراتیک و سوسیالیستی ایمان آورد ، اذ همان راه قدیمی آمپیرسم * انگلستان بوده است . اینها از لحاظ تئوری نمیتوانستند امکان وجود یک حزب انقلابی جدی از طراز مارکسیستی ، یا امکان وقوع انقلاب روسیه را درک کنند ، زیرا این عقیده بنظر آن ها اشتباهی و همی بود و در تمام کشورهای که هنوز حزب انقلابی قدرت را در دست نگرفته ، آن را حقیر میسر دهند .

ولی همینکه انقلاب بلشویسم پیروز شد ، اینها شرافت و شهامت داشتند که بآن ایمان آورند و آنرا محور افکار و عقاید خود قرار دهند ، اگر چه این پیروزی تمام عقاید گذشته ایشان را واژگون کرد .

از اینجاست که آنها بزرگ و ارجمند شدند .

حتی در سال ۱۹۲۸ هنوز هم شاورر : « راهنمای زنان هوشمند سوسیالیسم و کاپیتالیسم » ** تخیلات معمولی مطبوعات را که سوسیالیسم در روسیه شکست خورده و سرمایه داری دوباره بروی کار میآید تکرار میکرد ولی در سال ۱۹۳۱ با اتحاد شوروی رفته ، استالین را ملاقات کرد و در باره او میگوید : « من هرگز کسی را ندیدم که که اینطور خوب مقاله کند » . از آن بیمدور شاورر تغییر حاصل شد .

شاورر تئوریسین توانائی که بتواند عقیده بلشویکی را درک کند
تغییر جهت سال ۱۹۳۱ نبود . او هنرمندی حساس ، دارای قوه تصور و تخیل سرشار

و روحی که میتواند یک حقیقت انسانی را دریابد ، سوسیالیستی شرافتمند بود که میتواند بدرد سوسیالیسم بخورد ، مردی بود مستعد برای شهرت و بزرگی . رفتن با اتحاد شوروی و دیدار آن کشور در سال ۱۹۳۱ برای شاورر تغییر محور جهت زندگی بود . و پس از بازگشت و بهار را راهنمایی کرد تا در کنار اتحاد شوروی راه صحیح را بجویند .

شاورر چه خود را در جیب پنهان نکرد و در صف اتحاد شوروی ببارزه ادامه داد و هرگز دودلی نکرد ، حتی در روزهای سخت و لحظات آزمایش ۱۹۴۰-۱۹۳۹ هنگامیکه موشها با اینطرف و آن طرف در جستجوی پناهگاه بودند ، شاورر همچنان در صف استالین و اتحاد شوروی ماند . کینه این ثبات و سخت سوری شاوررگز از قلب دشمنان او ، امپریالیست ها زدوده نشد .

مداحان رژیم و نظام کهنه میکوشند تا پیوستن شاورر و وب را بصف کمونیسم و پشت پا زدن بقای گذشته ایشان را نفی کرده بیوالهوسی پیری تفسیر کنند . این مدیحه سرایان سعی میکنند با انتشار داستان دروغی که شاورر استبداد را میستود و همان اندازه که بکمونیسم تمایل داشت بفاقیسم علاقه میورزید پشتیبانی او را از کمونیسم لکه دار سازند . این شاورر بود ، بلکه رهبر حزب کارگران انگلستان لانس بوری *** بود که با ستانه -

* - روش تجربی

** - Intelligent Woman, s Guide to Socialism and Capitalism

*** - Lansbury

•• شیوه بوسی هیتلر رفت. بیدنیست که شاوردر این باب حرفی زده باشد که بتوان تفسیر کرد، ولی او کاملاً آگاه بود که فاشیسم شکل خاصی از رژیم سرمایه داری انحصاری است که در انگلستان و آنازونی بر روی کار آمده و در حال زوال است. در مجله آمریکائی «استوری» * اکتبر سال ۱۹۳۷ نوشت: «راه چاره در فاشیسم نیست، در کمونیسم است، و کمونیسم همان است که فاشیسم مردم را نسبت بآن بیزار میکند.»

پشتیبانی شاوردر اواخر عمرش از شوروی مبنی بر تمایل و کشش نهائی اش بود. در دسامبر ۱۹۳۷ نوشت: «برای سرتاسر دنیا، روسیه شوروی بمنزله نمونه و سرمشق برتری عظیم سوسیالیسم بر سرمایه داری در زمینه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است.»

شاوردر اتحاد شوروی پیروزی آزادی واقعی یعنی آزادی مبتنی بر سوسیالیسم را تکرار کرد. میگوید: «رهبران حکومت روسیه شوروی نشان دادند که در یک کشور حقیقه آزاد، یعنی کشوری که بملتش تعلق دارد هر دسته از مردم میتواند هر نوع اجتماع و سرویس عمومی که بخواهند درست کنند، بدون اینکه برای امتیاز آن احتیاج بتوسل بیارلمان داشته باشند، بدون اینکه مجبور باشند مبالغه گزافی بخواهند آن ثروت و قانون بپردازند. پاسخ گفتن باین آزادی و هم چشی با آن عملاً کار بس دشواری است، زیرا روسیه شوروی در عرض ده سال چنان تغییراتی ایجاد کرده و چندان ترقی نموده است که با سیستم مادر در عرض صد سال انجام آن میسر نیست.»

امادر باره استالین میگفت: «سیاستمدار و رهبری است بی نظیر، نسبت باو رهبران دول بزرگ غربی که بیستم کهنه و خود کار و بی نظم چسبیده اند، با یک مشت جملات توخالی و داستان های مصنوعی و عادات و آداب کهنه بصوف آدمک های متحرک موزه گرون» شباهت دارند که بر اثر سائیدگی فرسوده شده اند.»

پس از دیدن اتحاد شوروی شاور دیگر بدون هیچ تردید بشکست افکار و روش فاینایست ها و رفورمیسم رهبران حزب کارگر انگلستان ایمان آورد. و بالاخره دریافت که ویلیام موریس»» مارکسیست انقلابی حق داشته است. میگوید: «موریس باشم خود و از روی عقل سلیم دریافته بود که پارلمان «وست مینستر»»» سوسیالیست ها را عقیم و فاسد کرده فریب میدهد. و هر چند که اینها خود را نماینده پرولتاریا بخواهند، روش آنها نشان میدهد که صفت انقلابیشان تغییر کرده بخدمتگذاران طبقه حاکمه تبدیل میشوند. و این نظریه موریس قبل از اینکه سیاست فاینایست ها و تاسیس حزب کارگر و بروی کار آمدن نخست وزیر سوسیالیست، صحت گفتارش را تأیید کند اظهار شده بود.» شاور بدون ملاحظه بمشی اصلاح طلبی تدریجی و امپریالیستی حزب کارگر و

• - Story

•• Grevin - رسام مشهور فرانسوی که در ساختن مجسمه های کوچک معروف بود و موزه ای بنام خود در سال ۱۸۸۲ ساخت. در این موزه مجسمه مردان بزرگ، در جریان حوادث مهم تاریخی، ساخته و نصب شده است.

William Morris - •••

Westminster - ••••

همچنین بحکومت‌های متوالی آن‌حمله کرده دربارهٔ دولت شوم اتلی در دلی هرالده ۱۹۴۳ مینوشت : « فصاحت و جمله پردازی رهبران حزب کارگر درمجلس عوام‌بان درجه است که برای يك نفر سوسیالیست ، با وجودیکه میداندر رهبرش از چه سخن میگوید این اشکال پیش میآید ، که آنرا درحزب کارگر باید مانند با رهبر باید پشتیبانی کرد . »
 باین نحو شاو مبارزی بود که تا پایان کار استادگی کرد . در لحظات بحرانی هنگامیکه جنگ جهانی ۱۹۱۴ و همچنین جنگ جهانی ۱۹۳۹ شروع شد شاو باشهامت و گستاخی صفوف ملت را پشتیبانی کرد . از اینرو صاحبان قدرت نسبت باو نفرت داشتند و همین‌ها پس از مرگش برای اینکه دشمنی‌های گذشته خود را نسبت بشاو برده پوشی کنند از او ستایش میکردند .

درود به برنارشاو انسان دوست و هنرمند بزرگ ، مبارز واقعی طریق آزادی بشر ، مدافع افکار و عقاید سوسیالیستی و کمونیستی . ما بمردی که گورکی او را « یکی از باشهامت‌ترین متفکرین اروپا » میخواند درود میفرستیم .

از مجله پانسه Pensée

ترجمه : حمید بهرامی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی